
نظریه چینی روابط بین الملل: امکان یا امتناع

سید اسدالله اطهری*

دیباچه

ناپلئون درباره چین: «در آنجا غولی خفته است. بگذارید بخوابد، چون

وقتی بیدار شود، جهان را تکان خواهد داد»

در میان بازیگران اصلی روابط بین الملل، نقش چین رو به افزایش بوده است. این کشور، تا پیش از افول تاریخی خود، قادر بود، "گوشه گیری و خودداریش را مانند فرهنگی حفظ نماید، که منحصر به فرد بودنش، آن را از دست اندازهای خارجیان دور نگاه می داشت. و به این سبب احساس آرامش خاطر می نمود. چینی ها تا حدود ۱۵۰۰،

* دکتر سید اسدالله اطهری، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تاکستان است.

(a_atthari@yahoo.com)

پذیرش: ۱۳۸۸/۳/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۲/۱

فصلنامه مطالعات بین المللی (ISJ)، سال ششم، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۸، صص ۱۵۳-۱۱۳.

پیشرفته‌ترین ملل در علوم و فناوری نیز به شمار می‌آمدند. این کشور، پس از گذراندن دوره جنگ تریاک، شورش بوکسورها^(۱) یعنی قیام خشونت‌آمیز علیه استثمار غرب، قرن بیستم را نیز با جنگ شروع کرد. به نظر می‌رسد همین مسئله موجب شد که روابط بین‌الملل چین، با نوعی ایده‌ملی‌گرایانه آغاز شود. دلیل آن مبرهن است، چرا که قدرت‌های استعماری و غربی، کشوری را که غالباً بر منطقه هژمونی داشت، در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، تحقیر کردند.

جنگ داخلی، دو دهه بعد که نیروهای سون یات سن یک امپراتوری دوهزار ساله را سرنگون کردند، بروز کرد. در سال‌های دهه ۱۹۳۰، چین از یک حمله و اشغال ژاپنی‌ها که دولت چین می‌گوید ۲۲ میلیون نفر طی آن کشته شدند، رنج برد. پس از جنگ جهانی دوم، بیش از ۵ میلیون تن در یک جنگ داخلی دیگر در تحکیم قدرت رژیم تازه کمونیست در پی پیروزی مائوتسه تونگ بر چیان کای چک در سال ۱۹۴۹، جان خود را از دست دادند. ۲۷ میلیون نفر نیز در جریان روند صنعتی کردن و تعاونی‌های اجباری در اواخر سال‌های دهه ۱۹۵۰ و اوایل سال‌های دهه ۱۹۶۰ بر اثر گرسنگی مردند.^(۲)

مجموعه‌ای متشکل از: ایدئولوژی نظامی گرایانه مائو، دخالت چین در جنگ کره، ناخشنودی امریکا از نهادهای داخلی بیجین و به میدان آمدن ناوگان هفتم نیروی دریایی امریکا در تنگه تایوان، نگرانی عمده‌ای نزدیک به یک ربع قرن پدید آورد،^(۳) که طی آن، روابط بین‌الملل چین به‌ویژه در روابط با قدرت‌های بزرگ، با مشکلاتی روبرو شود. این مشکلات عمدتاً زمانی برجسته شد که تفکر مائو مطرح شد. او که برخلاف نظر مارکس که دهقانان را نیروهای ضدانقلاب می‌دانست با مراجعه به واقعیت اجتماعی چین، به دهقانان به عنوان یک نیروی اجتماعی برای گسست از گذشته توجه کرد.

در این میان مائو، به عنوان رهبر کاریزماتیک در دوران زمامداری خود ۱۹۷۶-۱۹۴۹ هم به انقلاب و هم به جنگ توجه داشت. در حوزه داخلی ایدئولوژی

نظامی‌گرایانه مائو، انقلاب فرهنگی ۱۹۷۶-۱۹۶۶ و پیامدهای آن یعنی تقدم تعهد بر تخصص، سرخ بودن برتر از متخصص بودن است، به تحکیم قدرت وی کمک کرد و در عرصه روابط بین‌الملل، برای نابودی امپریالیسم، این ببر کاغذی، خاستار محاصره شهرهای جهان یعنی کشورهای سرمایه‌داری از سوی روستاهای جهانی (کشورهای جهان سوم) شد. گرچه بیشتر اوقات در عصر مائو امور بین‌المللی نادیده گرفته می‌شد، در همین دوره بود که "منابع انسانی و معنوی جامعه با شعارهای بدون مبنای تئوریک"^(۴) و یا در حقیقت با مبانی ارزشی چپ تنزل یافته و به هدر رفت. پس از مرگ مائو و چوئن لای، نسل دوم رهبران چین بروز و ظهور یافت. این دوره تحت رهبری دنگ شیائوپینگ است. دنگ به عنوان رهبری کارزماتیک صلح و توسعه را در دستور کار ملی چین قرار داد. او مهم‌ترین مسئله سیاست بین‌الملل را توسعه می‌دانست و در عرصه روابط بین‌الملل به صلح در روابط بین‌الملل می‌اندیشید. این تفکر عمدتاً در کنگره یازدهم حزب کمونیست مطرح شد، و چین از مرحله انقلابی‌گری به توسعه‌گرایی که البته پارادایم مسلطی هم در کشورهای دیرنوساز بود، رسید.

اصلاحات اقتصادی و سیاست درهای باز در چهارچوب منطق و قواعد بازار آزاد در داخل و تشنج‌زدایی و روابط مسالمت‌آمیز در عرصه روابط بین‌الملل، در کنگره یازدهم حزب کمونیست تصویب شد. در واقع این دنگ و هم‌پیمانانش بودند که بنیاد توسعه اقتصادی منهای توسعه سیاسی را پایه‌گذاری کردند.

در چهارچوب تفک دنگ و هم‌پیمانانش در پولیت بورو حزب، توسعه اقتصادی، نوسازی تکنولوژیک به عنوان ستون‌های قدرت و استقلال چین مطرح شدند و نظام چین اولویت را به آنها می‌داد. آنان حتی برای تحقق اهداف خود، جنبش دانشجویی تیان آن من را سرکوب کردند و ثبات سیاسی را شرط لازم توسعه اقتصادی قلمداد کردند.

این روند در دوران رهبران نسل دوم نیز که از سال ۱۹۹۲ آغاز شد، تداوم یافت. این دوران که تحت عنوان دوران نخبه‌گرایان معروف است، و تحت تأثیر تفکر جیانگ

زمین و هوچین تائو است، که در واقع گرایش‌های تکنوکرات داشت. در همین دوره بود که راه برای ورود سرمایه‌داران و تکنوکرات‌های به حزر کمونیست بیش از پیش باز شد. چین در این دوره، در اقتصاد جهانی ادغام شد و با پیوستن به سازمان تجارت جهانی در ۲۰۰۱، روند توسعه خود را پی گرفت.

در سال ۲۰۰۲ نسل چهارم رهبران حزبی درکنگره شانزدهم حزب کمونیست قدرت را به دست گرفتند و هوچین تائو و دن جیابائو، نمادهای این دوره‌اند که تا سال ۲۰۱۲ قدرت را در این کشور به دست خواهند داشت. آنان، توسعه علمی و توسعه متوازن را در دستور کار خو قرار داده‌اند و سعی دارند شکاف طبقاتی موجود ناشی از توسعه در چین را کاهش دهند.

در کنگره هفدهم، نسل پنجم به پولیت بورد وارد شدند و بحث دموکراسی درون حزبی مطرح شد. منظور از دموکراسی درون حزبی، مدیریت تفکرهای مربوط به دو جناح مهم در حزب، که یکی به اولویت رشد و توسعه اقتصادی می‌اندیشد که به جناح نخبه‌گرا معروف است، و دیگری پوپولیست‌ها که معتقدند رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی باید تا حد توان و امکان به طور موزون پیش برده شود. آنچه در این میان جالب توجه است، این است که نسبت به روابط بین‌الملل به‌ویژه پس از پایان دوران رهبری نسل اول، و گروه چهارنفره، نوعی انسجام دیده می‌شود و روابط مسالمت‌آمیز با جهان خارج، در دستورکار قرار گرفته است. حال این مسئله مطرح است که پشتوانه چنین تفکری در چین چیست که بعد از اهمیت کاپیتالیسم و سرمایه‌داری در عصر دنگ، نسبت به نگرش چین به روابط بین‌الملل تحول پیش می‌آید. آنان نقش بین‌المللی چین پس از رفرم از بالا را افزایش دادند و به این نتیجه رسیدند که اگر می‌خواهند نقش مهم‌تری در صحنه سیاسی و امنیتی بین‌المللی ایفا کنند، باید از آزادسازی فضای اقتصادی، فضای فکری و اجتماعی در داخل کشور حمایت به عمل آورند. در واقع چین به این درک نایل آمد که شاخص فوق، لازمه نقش بین‌المللی این کشور است.

پرسش کلیدی: آیا نظریه چینی روابط بین‌الملل وجود دارد؟ اگر پاسخ پرسش

منفی است این کشور چگونه می‌تواند چنین نظریه‌ای را تجربه کند؟

۱. آیا جهان‌بینی موجود در چین موجب غفلت و نادیده گرفتن امور بین‌المللی توسط این کشور شده است؟

۲. آیا تسلط گفتمان غربی روابط بین‌الملل در جامعه دانشگاهی چین مانع تحقق نظریه چینی روابط بی‌الملل شده است؟

۳. آیا ما در چین شاهد هسته نظری منسجم در پژوهش‌های روابط بین‌الملل این کشور هستیم؟

۴. آیا تغییرات اقتصادی و اجتماعی که چین از عصر حاکمیت دنگ شیائوپینگ در حال تجربه کردن آن است و سنت فکری آن می‌تواند زمینه را برای نظریه چینی روابط بین‌الملل فراهم کند؟

فرضیه: غفلت و نادیده گرفتن امور بین‌المللی به دلیل جهان‌بینی سنتی، تسلط گفتمان غربی روابط بین‌الملل در جامعه دانشگاهی و سرانجام فقدان یک هسته نظری منسجم در پژوهش‌های روابط بین‌الملل چین، موجب عدم تحقق نظریه چینی روابط بین‌المللی شده است. با این حال تغییرات اقتصادی و اجتماعی که چین در حال تجربه کردن آن است و به همراه آن بازگشت به سنت فکری‌اش می‌تواند در انتظار نظریه چینی روابط بین‌الملل بود.

روش بررسی؛ برنامه پژوهش لاکاتوش می‌باشد و هدف از این نوشتار؛ امکان ایجاد نظریه چینی روابط بین‌الملل است.

توسعه نظری و عملی در چین

جهان‌بینی تیانشیا^۱ و سیستم خراج‌گذار در دوهزار سال تاریخ چین، تفکر رادیکال و انقلاب‌های قرن نوزدهم و قرن بیستم و همچنین اصلاحات و آزادسازی که از سال ۱۹۷۸ شکل گرفت سه نقطه عطف در توسعه نظری و عملی چین هستند و به همین

1. Tian xia

دلیل می‌توانند مبنی قدرتمندی برای ایجاد نظریه چینی روابط بین‌الملل باشند. به علاوه نظریه‌های چینی روابط بین‌الملل به احتمال قوی حول محور هویت چینی شکل می‌گیرد که در تقابل با جامعه بین‌الملل است آن هم جامعه‌ای که نه تنها برای چین، بلکه برای سایر بازیگران نیز مسئله مهمی است.

جامعه دانشگاهی چین که مسائل مربوط به روابط بین‌الملل چین را تعقیب می‌کنند، علاقه شدیدی به نظریه‌های روابط بین‌الملل دارند. اما با عنایت به اینکه چین سرزمینی است که سنت روشنگری مستحکمی دارد و یکی از بازیگران اصلی بین‌المللی در طول تاریخ بشری است، سؤال اساسی این است که پس چرا هیچ نظریه چینی روابط بین‌المللی وجود ندارد؟ در اینجا سعی می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود و این استدلال مطرح خواهد شد که نیروی بالقوه‌ای برای نظریه‌پردازی که برآمده از سنت چینی است، وجود دارد؟

تئوری اجتماعی: تعریف و طبقه‌بندی

تئوری یا نظریه، مجموعه‌ای از ایده‌هاست. بسیاری از فرهنگ لغت‌های معتبر، نظریه را به عنوان مجموعه‌ای از تعمیم‌بخشی می‌دانند که قادر به توضیح واقعیات می‌باشد و ارتباط مستقیمی با عمل دارد.^(۵) در رشته روابط بین‌الملل تعاریفی از نظریه به عمل آمده است اما، دو تعریف مسلط در این زمینه وجود دارد، اما هیچ یک از این دو تعریف در تضاد با تعریف ارائه شده در فرهنگ لغت‌های معتبر نیست. همان‌طور که Acharya و باری بوزان بیان می‌کنند دو تعریف از نظریه موجود است:

۱. تعریف پوزیتیویستی از نظریه که در ایالات متحده رایج است؛ و
۲. تعریفی که در اندیشه که در اروپا مسلط است.

در حالی که تعریف پوزیتیویستی از نظریه، تبیین‌گر روابط علی پدیده‌ها می‌باشد و مجموعه فرضیه‌های قابل آزمون را مطرح می‌کند اما تعریف اروپامحور، از نظریه به هر مجموعه‌ای از انگاره‌ها یاد می‌کند که یک رشته علمی را به شکل سیستمی سامان

می‌دهد و پرسش‌هایی را مطرح می‌کند و در نهایت مجموعه‌ای به هم پیوسته از مفاهیم و مقوله‌ها را ارائه می‌دهد.

با وجود پذیرفتن این تعاریف بنیادی از نظریه، آنچه مهم است، این است که معنای نظریه از زمانی که در چین به کار می‌رود توضیح داده شود. به نظر می‌رسد دو نوع درک از نظریه موجود است.

الف) یک نوع که عمل‌محور بوده و نظریه را راهنمای عمل می‌داند. برای مثال گرایش مائو به استراتژی یک‌جانبه یعنی اتحاد با شوروی و نظریه‌اش درباره سه جهان در چهارچوب این مفهوم از نظریه معتبر درک می‌شود. چرا که این نوع از تفکر و نظریه‌ها، معطوف به عمل می‌باشند.

ب) نوع دیگر، شناخت‌محور (صرفاً برای شناخت) است و نظریه را به عنوان چشم‌اندازی برای درک جهان و وسیله‌ای برای تولید و بازتولید دانش می‌داند که برای نمونه می‌توان به نظریات والتز و هدلی بول اشاره کرد.

تعریف بوزان و آشاریا شناخت‌محور است. منظور از نظریه در این مقاله این است که ارتباط منطقی میان نظریه شناخت‌محور و عمل‌محور والتز سودمندی یک تئوری را در آنجا می‌داند که «در هر حوزه از معرفت بشری افراد حاذق آن حوزه، آن تئوری را در جهت کاربرد یا بحث پیرامونش ارزشمند ببینند. به تعبیر استیو وینبرگ Steve Weinberg که فیزیکدان بسیار ژرف‌اندیش و صاحب نشان نوبل فیزیک نیز هست، ارزش و اعتبار یک تئوری در هر حوزه از معرفت بشری را افرادی که در آن حوزه مشغول تحقیق و فعالیت‌اند می‌سنجند، به نحوی که آن تئوری را برای چالش، بحث، نقادی و سعی در به‌کارگیری‌اش ارزشمند ببینند.»^(۶)

همان‌گونه که آشاریا و بوزان، نظریه را تعریف می‌کنند، نظریه انتزاع واقعیات و اتفاقاتی است که شکل می‌گیرند و اینکه نظریه واقعیات و امور بیرونی را در یک مجموعه‌ای به هم پیوسته قرار می‌دهد.

تعریف دو اندیشمند مذکور شناخت‌محور است. منظور از نظریه در این مقاله، این

است که ارتباط منطقی میان نظریه شناخت‌محور و عمل‌محور، وجود دارد. اگرچه این دو نظریه از ابتدا برای اهداف متفاوتی شکل گرفتند، اما پس از اینکه نظریه عمل‌محور به دقت تئوریزه شود، می‌تواند به نظریه شناخت‌محور تبدیل شود. در عین حال تحقیقاتی که حول محور نظریه صورت می‌گیرد، سه نوع است:

۱. نظریه بنیادی که نظریه جدیدی است و با نظریه‌های موجود متفاوت است؛

۲. تجزیه و تحلیل‌های مقدماتی و انتقادی به نظریه بنیادی؛ و

۳. در نهایت می‌توان از کاربرد و آزمون یک نظریه نام برد. نظریه بنیادی دارای

مفروضات مرکزی است که به مفروض‌های مرکزی نظریه‌های دیگر، شباهت ندارد.^(۴)

اگر هسته مرکزی یک نظریه متفاوت باشد، این نظریه یک پارادایم یا برنامه تحقیقاتی متفاوت از دیگر نظریه‌ها می‌باشد. تجزیه و تحلیل‌های انتقادی و مقدماتی نظریه بنیادی، منجر به ایجاد نظریه بدیعی نمی‌شود، اما در عوض موجب تبیین آن می‌گردد. مورد آخر، شامل آزمون نظریه بنیادی می‌باشد که اعتبار آن بسته به اثبات یا ابطال نظریه در چهارچوب واقعیات اجتماعی است. هنگامی که گفته می‌شود، نظریه چینی روابط بین‌الملل وجود ندارد، منظور از نظریه چینی در اینجا، نظریه شناخت‌محور است. به عبارت دیگر هنوز نوع اول نظریه (نظریه بنیادی) در جامعه چینی روابط بین‌الملل ظهور نکرده است.

۱. وضعیت علوم انسانی و رشته روابط بین‌الملل در چین

بحث‌های زیادی راجع به این موضوع شده که چطور و چگونه می‌توان یک نظریه چینی روابط بین‌الملل ارائه کرد؟ در اینجا می‌توان به سه عامل اصلی اساسی اشاره کرد:

۱. توسعه نهادی؛ ۲. ترجمه متون و ۳. عمل پژوهش در میان محققان حوزه روابط بین‌الملل چین می‌شود. به نظر می‌رسد هنوز، نظریه بنیادی روابط بین‌الملل در چین ارائه نشده است. هرچند پیشرفت‌هایی صورت گرفته است و امکان ایجاد مکتب چینی نظریه روابط بین‌الملل به وجود آمده است.

۱-۱. توسعه نهادی

پس از شکل‌گیری جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، توسعه نهادهای روابط بین‌الملل در چین، سه مرحله را پشت سر گذاشت: اولین مرحله از سال ۱۹۵۳ شروع می‌شود و تا سال ۱۹۶۳ ادامه می‌یابد. جمهوری خلق چین، اولین بار این کار را در سال ۱۹۵۳ در دانشگاه زمین چین که بعدها دپارتمان مطالعات دیپلماتیک تغییر نام گرفت، آغاز کرد. دو سال بعد، مؤسسه وابسته به آن به نام کالج مسائل خارجی دوباره تأسیس شد که کارویژه آن آموزش دیپلمات‌های چین و تحقیق در روابط بین‌الملل بود که اگرچه کارویژه آموزش دیپلمات‌ها نسبت به تحقیق در روابط بین‌الملل در اولویت بیشتری قرار داشت. مؤسسه‌های دیگری هم در این ارتباط تأسیس شدند که به نام‌های مؤسسه روابط بین‌الملل و مؤسسه سیاست بین‌الملل معروفند. این دو مؤسسه همانند کالج مسائل خارجی به این منظور ایجاد شدند که نیازهای دانشجویان رشته امنیت ملی و امنیت عمومی را برآورده سازند. اما توسعه رشته روابط بین‌الملل، از جمله اهداف و اولویت‌های ایجاد این مؤسسات نبود.

مرحله دوم توسعه نهادهای روابط بین‌الملل در چین، سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۹ را پوشش می‌دهد. ویژگی و شاخص این مرحله تأسیس سه دپارتمان سیاست بین‌الملل در سه دانشگاه اصلی چین به نام‌های دانشگاه پکن^۱، دانشگاه رمین^۲ و دانشگاه فودان^۳ می‌باشد. این سه دپارتمان از سه کارویژه متفاوت برخوردار بودند.^(۸) دانشگاه پکن در مورد جنبش‌های آزادیبخش ملی و دانشگاه رمین در مورد جنبش‌های کمونیستی در جهان و دانشگاه فودان هم در حوزه رشته روابط بین‌الملل در جهان غرب به مطالعه می‌پرداختند. این دپارتمان‌ها به این دلیل تأسیس شدند که آثار مهم رهبران انقلابی مثل مارکس، لنین و مائو را تفسیر کنند. به همین دلیل تمام تمرکز آنها، بر نظریه‌های عمل‌محور از قبیل نظریه سه‌جهان مائو و نظریه امپریالیسم لنین و اندیشه‌های غربی به

1. Peking university
2. Remin university
3. Fudan university

هدف شناخت دشمن و استفاده از آن برای نقد دشمن (غرب) مورد مطالعه قرار می‌گیرد. این الگوی مطالعه روابط بین‌الملل تا سال ۱۹۷۹ یعنی زمانی که چین اصلاحاتی را تحت رهبری دنگ شیائوپینگ شروع کرد، ادامه یافت.

در این مرحله روابط بین‌الملل به عنوان یک رشته خودنمایی می‌کند. اصلاحات و آزادسازی در چین، مبادلات وسیع با دیگر کشورهای جهان، برای چینی‌ها فراهم آورد. مؤسسات و نهادها به شکل چشم‌گیری افزایش یافتند. تا سال ۱۹۷۹، تنها سه دپارتمان دانشگاهی و سه مؤسسه خاص وجود داشت که به تحقیق و آموزش در زمینه روابط بین‌الملل می‌پرداخت. اما از سال ۱۹۷۹ که سال آزادسازی در چین می‌باشد، اوضاع به شکل چشم‌گیری به نفع روابط بین‌الملل در چین برگشت. به طوری که در سال ۱۹۸۰، انجمن ملی تاریخ روابط بین‌الملل به عنوان اولین انجمن آکادمیک ملی در زمینه روابط بین‌الملل تأسیس شد که البته در سال ۱۹۹۹ به نام انجمن آکادمیک ملی چینی مطالعات بین‌الملل (CNAIS) تغییر نام یافت، بدین دلیل که بهتر بتواند با این عنوان، کارویژه خود را به ما معرفی کند. در سال ۲۰۰۴ گسترش کارکرد انجمن ملی چینی برای مطالعات روابط بین‌الملل (CNAIS) باعث شد که این مؤسسه بتواند همه مؤسسه‌های مهم روابط بین‌الملل در چین را دربرگیرد و ۶۸ مؤسسه را در خود به عنوان عضو، جای دهد. آمارهای به‌دست آمده از انجمن ملی چینی برای مطالعات روابط بین‌الملل در سال ۲۰۰۶ نشان می‌دهد که در میان دانشگاه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی چین، ۳۶ دانشکده روابط بین‌الملل درون دانشگاه‌ها، ۵۶ دوره آموزشی لیسانس و فوق‌لیسانس و ۲۹ دوره آموزشی درجه دکتری در زمینه روابط بین‌الملل وجود دارد. همان‌گونه که یکی از دانش‌پژوهان چینی اظهار داشته است؛ در میان قدرت‌های برتر نظام بین‌الملل تنها ایالات متحده با چین برحسب میزان تحقیقات و آموزش در زمینه روابط بین‌الملل به رقابت می‌پردازد.

۲-۱. آموزش از راه ترجمه

اولین دانش‌پژوهان چینی در اوایل قرن بیستم که در اروپا و آمریکا و ژاپن تحصیل

کردند، شروع به ترجمه متون روابط بین‌الملل کردند. یکی از معروف‌ترین این دانش‌پژوهان، یان فو Yan fu بود که سهم زیادی در توسعه آکادمیک و فکری چین از طریق ترجمه متون نویسندگانی مثل آدام اسمیت، میل و دیگر متفکران غربی داشت. از آنجا که روابط بین‌الملل رشته جدید و نوپایی در غرب است، تلاش جدی برای ترجمه متون روابط بین‌الملل غرب از سال ۱۹۷۹ شروع شد. از همین زمان، پنج مرحله ترجمه در چین در زمینه روابط بین‌الملل پشت سر گذاشته شد و اولین مرحله ترجمه پس از سال ۱۹۷۹، در سال ۱۹۹۰ صورت گرفت که ترجمه کتاب سیاست میان ملت‌های موگنتا، نقطه عطف این مرحله بود. البته این ترجمه ۴۲ سال پس از اولین ویراست آن در سال ۱۹۴۸ صورت گرفت. حتی اثر والتز تحت عنوان نظریه روابط بین‌الملل ۱۲ سال پس از انتشار آن در انگلیس صورت گرفت.^(۹)

اگرچه این ترجمه ۱۰ سال طول کشید اما ترجمه آن باعث شد که آگاهی جامعه روابط بین‌الملل چین از نظریه به عنوان ترکیبی از انگاره‌ها و تبیین پدیده‌های روابط بین‌الملل بیشتر شود. ترجمه کتاب مذکور نقطه عطفی بود، چرا که باعث شد متفکرانی که در حوزه روابط بین‌الملل چینی کار می‌کنند بین دو مفهوم یعنی تحقیق در زمینه روابط بین‌الملل به عنوان تلاش دانشگاهی و آکادمیک و تحقیق در زمینه روابط بین‌الملل به عنوان ابزار سیاست تفاوت قائل شوند که همین تمایز قائل شدن به نوبه خود آگاهی نظری را در میان آنان فزونی بخشید.

در میانه و اواخر دهه ۱۹۹۰ به ترجمه توجه بیشتری شد. در این زمان تسلط نظریه رئالیسم بود، به گونه‌ای که این سوء تفاهم شکل گرفت که نظریه رئالیسم به نوعی تنها نظریه مسلط بر روابط بین‌الملل است. پایان جنگ سرد به این تسلط پایان داد به گونه‌ای که تلاش‌های جدیدی صورت گرفت تا نظریه‌های دیگری به غیر از رئالیسم معرفی شوند. لیبرالیسم، سازه‌انگاری، مکتب انگلیسی و دیگر نظریه‌ها از طریق ترجمه به جامعه روابط بین‌الملل چین معرفی شدند.^(۱۰)

به همین دلیل پیشرفت چشمگیری در کار ترجمه صورت گرفت و از آن پس

چهار ناشر دیگر هم پا به عرصه میدان گذاشتند که بدین شرح می‌باشند: مجموعه مؤسسه انتشارات خلق شانگهای، مؤسسه نشر خلق زجیانگ در زمینه آثار نویسندگان معاصر نظریه روابط بین‌الملل، نشر مسائل جهان در زمینه آثار نویسندگان نظریه روابط بین‌الملل و در نهایت نشر دانشگاه پکن در زمینه مطالعات سیاست جهان هم می‌باشد. به علاوه این ناشران اصلی به ترجمه کتاب‌های دیگر در زمینه نظریه بین‌الملل غرب پرداختند.

روی هم رفته این پنج ناشر تا مارس ۲۰۰۷، ۸۵ اثر نظری روابط بین‌المللی را در چین به چینی برگرداندند. به علاوه ناشران دیگری هم دست به ترجمه آثار نویسندگان بزرگی مثل هانتینگتون، جیمز روزنا، والرشتاین و... کردند. بیشتر این آثار همین اواخر ترجمه شدند. تا آنجا که به کار ترجمه مربوط می‌شود، ترجمه آثار نویسندگان بزرگ بود که خود می‌توانست مشوقی برای شکل‌دهی یک رشته دانشگاهی مستقل در چین باشد. همچنین در اثر ترجمه بود که بسیاری از دانش‌پژوهیان چینی به‌ویژه جوانان با رشته روابط بین‌الملل غرب آشنایی قابل توجهی یافتند. هم‌اکنون تقریباً همه نظریه‌های روابط بین‌الملل غربی به جامعه دانشگاهی و به جامعه روابط بین‌المللی چین معرفی شده است.

اساساً به علت ترجمه آثار نظری روابط بین‌الملل غرب، دو پدیده در چین در زمینه مطالعه سیاست جهان قابل مشاهده است: اولین پدیده این است که تأکید فراوانی بر نظریه شناخت‌محور Knowledge-Oriented با توجه به بعد دانشگاهی رشته روابط بین‌الملل می‌شود. دومین پدیده نیز اشاره می‌کند که شدت تسلط گفتمان نظریه روابط بین‌الملل غرب رو به تزاید است به‌ویژه پدیده برتری میان نظریه‌ها، در نظریه‌های امریکایی روابط بین‌الملل قابل مشاهده است.

اگرچه سه گرایش اصلی تحقیقاتی با محوریت نظریه^(۱۱) تحت عنوان واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه‌انگاری در جامعه روابط بین‌الملل ایالات متحده مسلط است اما هر کدام برداشت‌های متفاوتی از مفاهیم اصلی نظریه روابط بین‌الملل مثل حاکمیت، منافع

ملی، موازنه قوا، هنجارها و هویت ارائه می‌دهند. (۱۲)

۳-۱. پیشرفت برنامه‌های تحقیقاتی در چین

به منظور فهم پیشرفتی که در جامعه روابط بین‌المللی چین صورت گرفته است، لازم است که سه مرحله پیشرفت نظری را هم از هم جدا کنیم که به شرح ذیل می‌باشد:

الف) مرحله پیشانظری؛ ب) مرحله یادگیری نظریه؛ ج) نظریه‌سازی

الف) در مرحله پیشانظری، هیچ آگاهی درباره نظریه وجود ندارد و پژوهش‌ها اساساً مبتنی بر تجارب و خرد فردی است. البته در این مرحله ممکن است مقدار زیادی اندیشه‌های مرتبط به هم مشاهده شود اما چیزی که به چشم نمی‌خورد نگاهی سیستماتیک است که منجر به ساخت پارادایم نظری می‌شود. معمولاً در این مرحله، موضوع‌ها و مسائل مورد پژوهش یک رشته مشخص با موضوع‌ها و مسائل مورد پژوهش رشته دیگر در هم می‌آمیزد و به بیان دیگر یک دیسپلین و رشته مشخص با موضوع‌های مخصوص به خود شکل نمی‌گیرد.

ب) مرحله یادگیری نظریه: وقتی جامعه دانشگاهی در رشته مشخص سعی می‌کند که راجع به موضوع مشخص آگاهی پیدا کند و یا دستور کار مشخصی برای تحلیل مقدماتی و انتقادی نظریه و همچنین آزمون نظریه بدیع فراهم کند، پا در مرحله یادگیری نظریه گذاشته است. در مرحله یادگیری نظریه، بسیاری از تحقیقات، کانون توجه خود را روی تحلیل انتقادی و مقدماتی نظریه‌های اصلی قرار می‌دهند و با هدف ابطال و اثبات نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل پژوهش می‌کنند. انگاره‌های جدیدی در این مرحله امکان ظهور می‌یابند اما به معنای ایجاد نظریه جدید نیست. این مرحله به لحاظ اینکه می‌تواند در توسعه رشته مشخص کارآمد باشد، مهم می‌باشد اما این مرحله به ندرت منجر به شکل‌گیری نظریه متمایز و جدیدی می‌شود.

ج) مرحله سوم؛ مرحله ایجاد نظریه جدید می‌باشد. از آن جهت که نظریه جدیدی با مفروض‌های کانونی مشخص و متناسب با تبیین واقعیات قابل مشاهده عرضه می‌شود. وقتی که هیچ نظریه‌ای در رشته دانشگاهی مشخص موجود نباشد، دانش‌پژوهان به

احتمال زیاد تحت تأثیر نظریه‌های رشته‌های دیگر قرار می‌گیرند. وقتی نظریه‌ای در رشته مشخص موجود باشد، دو هدف عمده را تعقیب می‌کند یا نظریه‌های قدیمی را با موجه‌نمایی مفروض‌های کانونی خود رد می‌کند یا اینکه با ایجاد مجموعه متفاوتی از مفروض‌های کانونی‌اش، منجر به ایجاد نظریه جدید می‌گردد. وقتی ملتی به سطح سوم پیشرفت نظری (نظریه‌سازی) برسد، ما می‌توانیم بگوییم که مکتب فکری جدیدی ظهور کرده است و آن را با نام همان ملت می‌شناسیم.

درک این سه مرحله نظری درچین، چندان مشکل نیست. البته سال ۱۹۵۳ را می‌توان به عنوان سالی تلقی کرد که در آن رشته روابط بین‌الملل درچین با تأسیس دپارتمان مطالعات دیپلماتیک، هویت پیدا کرد. البته درست‌تر، این است که بگوییم سال‌های ۸۹ تا ۱۹۵۳ مرحله پیش‌انظری بود. در این مرحله، نظریه در معنای اول خود (نظریه عمل‌محور) بسیار به کار می‌رفت. آنچنان که یکی از دانش‌پژوهان چینی می‌گوید، ایجاد و شکل‌دهی به نظریه روابط بین‌الملل در دوره طولانی مدت، تنها در اعضای رهبران ارشد چین بود و کار محققان روابط بین‌الملل چین تنها این بود که اطلاعاتی را قبل از عمل رهبران و تفسیرها را پس از عملی شدن نظریه رهبران ارشد چین فراهم آورند.^(۱۳)

نظریه‌پردازی تنها در چهارچوب انگاره‌های استراتژیک رهبران چین صورت گرفت. به همین دلیل است که در متن اجتماع چین نظریه به عنوان سرمشق‌هایی برای عمل^(۱۴) بیان‌های سیاسی حاکمان و اصولی را که بایستی پیگیری شود و استراتژی‌های دولت که در قبال دولت‌های دیگر آغاز می‌شود، فهمیده می‌شود.

از آنجایی که به نظریه بر مبنای عمل نگریسته می‌شد جایی برای نظریه‌پردازی شناخت‌محور باقی نمی‌ماند. و گرچه بعضی از مجله‌ها با هدف تمرکز بر رشته روابط بین‌الملل ایجاد شدند، اما مقاله‌هایی که در آن درج می‌شدند به سبک گزارش‌های خبری و کوتاه بود و بیشتر در زمینه تغییر سیاست، پیش‌زمینه و اطلاعات‌دهی و توصیف وقایع جاری روابط بین‌الملل بودند.

به‌علاوه هنگامی که سه دپارتمان سیاست بین‌الملل در سال ۱۹۶۴ راه‌اندازی شدند، کاویژه آنها شکل مشخص رشته‌ای^۱ نداشت و آگاهی کمی درباره‌ی ارایه نظریه روابط بین‌الملل (که برای تبیین و توضیح مجموعه مشخص از پدیده‌ها) وجود داشت. قطعاً گفتمان مسلط نظری روابط بین‌الملل در چین، در راستای سنت فکری و فرهنگی چین نبود. جدول ذیل، این مسئله را بهتر نشان می‌دهد.

جدول ۱: مقالات نظری روابط بین‌الملل در مجله World Economic and Politics 1979-89

سال	مقالات نظری روابط بین‌الملل (ب)	مقالات نظری روابط بین‌الملل (س)
الف ۱۹۷۹	۰	۰
الف ۱۹۸۰	۰	۰
الف ۱۹۸۱	۰	۰
الف ۱۹۸۲	۴۵	۶
الف ۱۹۸۳	۶۳	۵
الف ۱۹۸۴	۵۲	۵
۱۹۸۵	۵۵	۵
۱۹۸۶	۵۶	۵
۱۹۸۷	۶۷	۱۰
۱۹۸۸	۶۴	۱۰
۱۹۸۹	۸۹	۱۳

الف: میان سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۱، مجله مذکور به نام در مورد اقتصاد جهان Reference about World economy معروف بود که هیچ مقاله نظری روابط بین‌الملل را به چاپ نمی‌رساند.

ب: ملاک‌هایی برای انتخاب مقاله‌های نظری روابط بین‌الملل در ستون ب استفاده نشد که بدین شرح می‌باشد:

1. disciplinary

۱) مقالاتی که به وقایع و موضوع‌های مرتبط با روابط بین‌المللی می‌پردازند (۲) مقالاتی که بحث اصلی آنها در باب سیاست بین‌الملل می‌باشد. به همین دلیل مقاله‌ها با موضوع‌های اقتصادی مدنظر نیستند.

ملاک‌هایی برای انتخاب مقاله‌های نظری روابط بین‌المللی شدن «س» استفاده نشد که بدین شرح می‌باشد: ۱) مقاله‌های نظری روابط بین‌الملل که دوباره نظریه‌های روابط بین‌الملل (برای مثال، واقع‌گرایی ساختاری والتز) را تکرار می‌کرد. ۲) مقاله‌های نظری روابط بین‌المللی که برخی نظریه‌های روابط بین‌الملل را به منظور مطالعه‌های تجربی کاربردی کردند برای مثال می‌توان به استفاده از تکوین‌گرایی اجتماعی برای تحلیل تغییر هویت چین اشاره داشت.

دومین مرحله توسعه نظری روابط بین‌الملل در چین در مرحله یادگیری نظریه از سال ۱۹۹۰ شروع شده و تا هم‌اکنون ادامه دارد، و چهار مشخصه بارز دارد. بارزترین ویژگی این مرحله، جدایی قائل شدن بیش از پیش میان کارهای اجرایی و تحقیقات آکادمیک است. در واقع در اواخر دهه ۱۹۸۰، جامعه روابط بین‌الملل چین به این نتیجه رسید که نظریه تنها الگویی برای سیاست‌سازی نیست، بلکه می‌تواند به مثابه چشم‌اندازهایی هستند که افراد از طریق آن جهان روابط بین‌الملل را به نظاره می‌نشینند و یا مجموعه‌ای از فرضیه‌هاست که از طریق آزمون آنها صحت اندیشه متنوع شده ما از جهان خارج به محک کشید و می‌شود به علاوه چینی‌ها به این نتیجه رسیدند که نظریه مجموعه‌ای از تعمیم‌بخشی‌هاست که از طریق آن، افراد جهان روابط بین‌الملل را درک می‌کنند.

سومین مرحله پر از آثار ترجمه‌ای و مقاله‌هایی است که در مجلات دانشگاهی چاپ شدند و نظریه‌های غیرچینی روابط بین‌الملل را معرفی و نقد می‌کردند. مجله اوپا The Journal of Europe انحصاراً ستونی را به نظریه روابط بین‌الملل اختصاص داد. مجلات دیگری از قبیل World Economic and Politic به بعد دانشگاهی مطالعه روابط بین‌المللی توجه بیشتری کردند و در فرایند یادگیری نظریه‌ها نقش چشمگیری ایفا کردند. فراگیر شدن نظریه سازه‌انگاری اجتماعی در چین مثال‌گویایی از تأثیر مجله‌های فوق می‌باشد.

تا پایان فوریه ۲۰۰۳، هفت مسأله دانشگاهی شامل سه اثر ترجمه‌ای، دو رساله و دو کتاب نظری روابط بین‌الملل که مربوط به سازه‌انگاری بود و چهل و دو مجله که شامل چهار اثر ترجمه‌ای، ۲۸ تحلیل نظری و ۱۰ مطالعه موردی می‌شد، وجود داشت.^(۱۵)

در سال‌های بین ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ مجموعه‌ای به تعداد ۱۳۵ مقاله نظری با محوریت سازه‌انگاری چاپ شدند که ۷۱ مقاله از این مقاله‌ها، در ۱۳ ژورنال اصلی روابط بین‌الملل به چاپ رسیدند که از تعداد مقالات منتشر شده، میان سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۴ با محوریت نظریه سازه‌انگاری بیشتر بودند.^(۱۶) جدول ۲ به‌وضوح نشان‌دهنده موج تحلیل مقدماتی و انتقادی نظریه روابط بین‌الملل می‌باشد.

جدول ۲: مقالات نظری روابط بین‌الملل در ژورنال‌های

European Studies (ES) و World Economics and Politics (WEP)

WEP		ES		سال
مقالات نظری روابط بین‌الملل	مقالات نظری روابط بین‌الملل	مقالات نظری روابط بین‌الملل	مقالات نظری روابط بین‌الملل	
۱۵	۵	۰	۰	۱۹۹۰
۱۸	۴	۰	۰	۱۹۹۱
۱۵	۳	۰	۰	۱۹۹۲
۲۰	۷	۱۴	۱۳	۱۹۹۳
۱۵	۴	۲۴	۱۴	۱۹۹۴
۲۸	۱۰	۲۸	۲۳	۱۹۹۵
۲۷	۸	۱۹	۱۴	۱۹۹۶
۳۶	۱۱	۳۳	۲۵	۱۹۹۷
۳۶	۱۱	۳۳	۲۷	۱۹۹۸
۴۵	۳۲	۳۰	۲۳	۱۹۹۹
۴۴	۳۲	۳۹	۳۴	۲۰۰۰
۴۸	۴۰	۳۳	۲۸	۲۰۰۱
۸۸	۶۶	۳۷	۲۹	۲۰۰۲
۹۳	۸۸	۳۴	۲۹	۲۰۰۳
۸۰	۶۷	۳۳	۲۹	۲۰۰۴

الف: کمی تعداد مقاله‌های نظری روابط بین‌الملل در مقایسه با تعداد مقاله‌هایی که قبل از ۱۹۹۰ منتشر شدند به این علت بود که این ژورنال‌ها اقدام به انتشار مقاله‌های تحقیقاتی مفصل‌تر و اساسی‌تری نسبت به قبل از سال‌های ۱۹۹۰ انجام دادند.

ب: میان سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۲ ژورنال مطالعات اروپای غربی به مطالعات اروپایی تغییر نام داد و در میان همین سال‌ها هیچ‌گونه مقاله نظری مرتبط با روابط بین‌الملل منتشر نکرد.

سومین ویژگی که در این جدول هم منتشر شده است این است که تعداد مقاله‌های چینی‌ها به اندازه مقاله‌های منتشر شده دیگر کشورهاست. مطالعات اخیر نشان می‌دهد که میان سال‌های ۱۹۹۶ و ۲۰۰۱، ده ژورنال اصلی روابط بین‌الملل در چین ۳۳۹۸ سه هزار و سیصد و نود و هشت مقاله روابط بین‌الملل و در نه عنوان به نام روابط قدرت‌های بزرگ، امنیت، مطالعات منطقه‌ای سازمان‌های بین‌المللی، رژیم‌های بین‌المللی، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، جهانی‌شدن و حکومت جهانی منتشر کرد.^(۱۷) مطالعه دیگر نشان می‌دهد که این موضوع‌های اساسی به‌وسیله ژورنال‌های دانشگاهی امریکا به نام سازمان‌های بین‌المللی، فصلنامه مطالعات بین‌الملل، ژورنال حل و فصل منازعه و ژورنال‌های سیاسی با نام‌های Washington Quarterly, Foreign Policy, Foreign affairs مورد توجه قرار گرفتند ولی ژورنال‌های چینی به آن اندازه، به این موضوع‌ها پرداخته نشده بود. اما توجه به چنین موضوع‌هایی در چند سال گذشته افزایش یافته است. به علاوه در میان همه این موضوع‌ها، به سه موضوع بیشتر توجه شد که شامل (۱) نهادهای بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی (۲) جامعه بین‌المللی (۳) بازیگران غیردولتی و حکومت جهانی می‌شود.^(۱۸)

نکته دیگر، شروع آگاهی به مکتب‌های فکری می‌باشد که در شکل‌دهی به نظریات روابط بین‌الملل مؤثر است. از میان اینها، تأثیر نظریه‌های امریکایی روابط بین‌الملل چون لیبرالیسم، رئالیسم، سازه‌انگاری، که بیشتر سازه‌انگاری متعارف مد نظر ماست محسوس بوده است. این نظریه‌ها طرفدارانی پیدا کرد و به سرعت در میان اهل فن گسترش

یافت. نظریه‌های دیگر روابط بین‌الملل مانند فمینیسم و فرانوگرایی هم طرفداران زیادی پیدا کرد، البته باید اشاره کرد که تفاوت‌های اساسی میان این نظریه‌ها وجود دارد. رفتار تحول‌یافته چین، مکرراً به عنوان محاسبه استراتژیک رفتار نهادی و تغییر هویت تبیین شده است. خلاصه این فکر که مکتب چینی روابط بین‌المللی بایستی در چین ریشه داشته باشد، تقویت شده است و مقاله‌هایی در این زمینه منتشر شده است که البته بسیاری از آنها در سطح متافیزیکی باقی ماندند.

با توجه به آنچه آمد، در این مقاله، می‌خواهیم به این سؤال پردازیم که آیا نظریه‌ها همیشه جهان‌شمول هستند، و یا اینکه نظریه‌ها می‌توانند از تاریخ یا حافظه جمعی مردم یک کشور ریشه گیرند یا اینکه امکان ظهور مکتب چینی روابط بین‌الملل وجود دارد؟ و همچنین آیا باید روش پوزیتیویستی را در پژوهش‌های روابط بین‌الملل دخیل کرد؟ آنچه مشخص است، این است که تا کنون بحث عمیقی در مورد جهان‌بینی چینی صورت گرفته است.^(۱۹)

اهمیت مرحله دوم در فهم نظریه روابط بین‌الملل به عنوان مفهومی دانش‌محور به جای اینکه ابزاری در راستای اجرای سیاست باشد، نهفته است. کاربردی کردن نظریه‌های روابط بین‌الملل غربی در مورد چین، در نوع خود پیشرفت بزرگی به حساب می‌آید. این آگاهی از نظریه دانش‌محور به کاربرد نظریه‌های روابط بین‌الملل غرب منجر شده است. همچنین در این مرحله، با برنامه مدرنیزه کردن روابط بین‌الملل به واسطه کاربرد انگاره‌های عصر روشنگری گره خورده است. برنامه‌های تحقیقاتی چین در این مرحله هرچه بیشتر به برنامه تحقیقاتی روابط بین‌الملل غرب نزدیک شد.

اما در مورد مرحله سوم (یعنی ایجاد و خلق نظریه) باید گفت نشانه‌های مثبتی از موفقیت در این مرحله دیده شده، اما هنوز تا مرز و حد کمال خود، خیلی فاصله دارد. ویژگی اصلی مرحله سوم، ظهور نظریه جدید در روابط بین‌الملل می‌باشد. تا اینجای بحث، شاهد بودیم که در چین دانش‌پژوهان علاقمندند که صاحب یک مکتب فکری چینی در عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل شوند.^(۲۰) که البته مکتب مورد نظر تعریف

و مفهوم‌بندی نظریه غربی را در کنار خود، خواهد داشت. در کل علوم انسانی در چین متأثر از گفتمان غربی است که با بافت و ساختار چین پیوند خورده است. با وجود این، نظریه‌ای وجود ندارد که بتوان آن را محصول چین دانست. بنابراین می‌توان استدلال کرد که توسعه نظری روابط بین‌الملل چینی، در مرحله دوم، بیش‌تر از نوع دوم نظریه (تحلیل انتقادی و مقدماتی نظریه بدیع و نوع سوم نظریه آزمون نظریه بدیع) می‌باشد، اما هنوز نوع اول نظریه (نظریه بدیع) ظهور نکرده است، بنابراین هم‌اکنون در چین رشته روابط بین‌الملل وجود دارد. اما رشته‌ای است که هنوز نظریه‌های چینی در آن وجود ندارد.

۲. چرا هیچ نظریه روابط بین‌الملل چینی وجود ندارد؟

با وجود اینکه چین طنت فکری طولانی دارد اما این مسئله، مانع از آن نشد که در رشته روابط بین‌الملل مورد توجه چینی‌ها قرار نگیرد، علی‌رغم اینکه، این رشته، رشته جدیدی در این کشور می‌باشد، از شاخصه‌های مهم علاقمندی چینی‌ها به این رشته، می‌توان به افزایش برنامه‌های آموزشی و همچنین افزایش تمایل دانش‌پژوهان فعال در این زمینه، اشاره کرد. ولی این تمایل مانع آن نیست که سؤال شود، چرا هیچ نظریه چینی روابط بین‌الملل وجود ندارد؟

در پاسخ به سؤال فوق، سه دلیل به این شرح وجود دارد: عدم آگاهی از امور بین‌المللی، تسلط گفتمان نظری روابط بین‌الملل غرب و در نهایت می‌توان به فقدان هسته مرکزی نظری جدی اشاره داشت، در این جا، هر سه دلیل به نوبه خود، مورد بحث قرار می‌گیرد:

۲-۱. عدم آگاهی از امور بین‌الملل

در سنت فکری چین امور بین‌الملل مورد توجه قرار نگرفته، چرا که تا ساختار و وضعیتی که در آن خود (کشور چین ego) در مقابل دیگری (بازیگر دیگر other) به مقاومت پردازد تا روابط بین‌الملل شکل بگیرد، وجود نداشت. جهان، دولت و فرهنگ

چین به خوبی تعریف نشد. جهان چین، به هر چیز، زیر آسمان و روی زمین برمی‌گردد. در این جهان یک فضا با مرکزی مشخص وجود دارد که از پیرامون دائماً فاصله می‌گیرد و معنایی از زمان در میان چینی‌ها وجود داشت که باعث شد در رفتارها و اندیشه‌هایشان به گذشته و آینده، فارغ از پیشرفت‌ها و عقب‌ماندگی کنونی، توجه می‌کردند.

اگر کسی بر روی تپه باغ سلطنتی شهر ممنوعه بایستد، مجموعه مربعی از ساختمان‌هایی که در احاطه مربع بزرگ‌تر هستند را خواهد دید. این نوع چیدمان ساختمان، نشان‌دهنده فهم چینی‌ها از جهان می‌باشد که فضا و زمان در آن حدی ندار و کاخ امپراتور در مرکز این میدان مربعی قرار دارد. در جهان چین هیچ تضاد دوگانه میان من و دیگری وجود نداشت. بدین جهت در این جهان تنها یک من (ego) بدون اینکه هیچ‌کسی که متفاوت با او باشد، وجود داشته باشد وجود داشته باشد. این نوع سنت فکری چین خود را در سیستم خراج‌گذاری از سال ۲۲۱ پیش از میلاد تا اواخر دهه ۱۸۰۰ ادامه یافت، نشان داد. وضعیت دولت‌ها در فرهنگ چین همانند مردم بود به گونه‌ای که چین نسبتاً با دولت‌ها^(۲۱) همانند روابط بین مردم، رابطه برقرار می‌کرد. به این معنا که به‌طور سنتی جامعه‌ای از دولت‌ها (جامعه‌ای متشکل از افراد که تحت حاکمیت یک فرمانروا هستند) در فرهنگ چین، مفهومی جاافتاده است. چین در این سیستم نابرابر ریشه بین‌المللی که به سیستم خراج‌گذاری مصطلح است قدرت مسلط بود و ثبات را حفظ می‌کرد و سازوکارهای نهادینه شده‌ای را برای تعامل میان دولت‌هایی که امروزه تقریباً در آسیای شرقی قرار می‌گیرند، فراهم می‌کرد.^(۲۲)

سیستم خراج (تابعیت)^(۲۳) در معنای دقیق کلمه سیستم بین‌المللی نیست. این سیستم مبتنی بر سیستم حکومتی خاندان ژو^(۲۴) بود و از نوع نظام پادشاهی-امپراتوری بود که شخص حاکم در سرزمین‌ها و پادشاهی‌هایی که در تیول‌داری او وجود داشتند دخالت نمی‌کرد دربار امپراتوری چین بدون اینکه هیچ‌گونه تصویری از نهاد حاکمیت داشته باشد در مرکز سیستم خراج‌گذاری (تابعیت) قرار داشت و دولت‌های وابسته به خود را احاطه می‌کرد. سیستم خراج‌گذار، سیستمی با اعضای برابر نبود با وجود این

سیستم بدون تغییرات زیادی تا ۲۰۰۰ سال ادامه یافت. چین به عنوان متمدن‌ترین دولت منطقه خود، نقش چشم‌گیری در حفظ ثبات و تجارت ایفا کرد و کالاهای همگانی را تولید و سیستم خراج‌گذاری را حفظ کرد. چین در این دوران همچنین نقش یک موازنه‌گر را ایفا کرد و هر جا جنگی میان دولت‌های فئودالی منطقه صورت می‌گرفت، دخالت می‌کرد. (۲۵)

اگرچه افراد دولت‌های تابع در چین از موقعیت هستی‌شناختی همانندی برخوردار بودند، اما از موقعیت اجتماعی برابری برخوردار نبود. فاصله از مرکز (دولت مرکزی و شخص حاکم) در موقع اجتماعی افراد (دولت‌های خراج‌گذار و افراد تابع) تأثیرگذار بود. این تفاوت در موقعیت‌های اجتماعی و هستی‌شناختی اصل نظم‌دهنده سیستم خراج‌گذاری است.

جوهره سیستم خراج‌گذاری (تابعیتی) پرتوی از من (ego) بود به گونه‌ای که چین به مثابه من در مرکز قرار داشت و دیگر دولت‌های خراج‌گذار و تابع در پیرامون به دولت مرکزی خراج می‌پرداختند.

سیستم خراج‌گذاری، سیستمی است که در آن تمایزی میان دولت‌ها و افراد عضو وجود ندارد. موقعیت هستی‌شناختی واحدهای عضو این سیستم در آن واحد، موقعیت هستی‌شناختی مرکز بود و در چنین موقعیت هستی‌شناختی تفاوتی نمی‌کردند. این تشابه در موقعیت هستی‌شناختی دولت مرکزی و پیرامونی مبتنی بر تمرکز کنفوسیوسی از دولت بود که به نوبه خود آن هم مبتنی بر مفهوم کنفوسیوسی از خانواده بود. بدین علت است که جهان از نظر چینی‌ها اساساً یک خانواده یا دولت گسترش یافته است.

فایربانگ اظهار داشت که سیستم خراج‌گذاری، سیستمی بین‌دولتی نیست. بلکه سیستم جهان است و فکر می‌رود که در این سیستم چین محور، اعضای برابر، حداقل به صورت دوزوره، وجود نداشت. این سیستم، جامعه بین‌المللی هم نیست چرا که اعضا از برابری حقوقی برخوردار نیستند و همان‌گونه که والتز می‌گوید، واحدهای مشابه و برابر وجود ندارد. (۲۶)

سیستم خراج‌گذاری صرفاً گسترش‌یافته سیستم داخلی چین بود و این دو سیستم هر دو در سنت فکری چین یکی انگاشته می‌شوند. بنابراین سیستم خراج‌گذاری مثل شهر ممنوعه است که تفاوت‌ها در فاصله است و هیچ تفاوتی در هستی‌شناختی ندارد. پیرامون بازتابی از مرکز است و موقعیت دوگانه بین من (مرکز) و دیگری (پیرامون) وجود ندارد. چنین سیستمی مسلم است که بین‌الملل نیست.

به این ترتیب چین به شکل سنتی از امور بین‌الملل و مفاهیمی شبیه به آن حاکمیت و تمامیت ارضی، آگاهی ندارد. پس طبیعی بود که در چین احساس نیازی برای ارائه نظریه چینی روابط بین‌الملل به وجود نیاید. همان زمانی که اولین مقام استادی در دانشگاه بعد از جنگ جهانی اول تأسیس شد، بیشتر چینی‌ها بر این باور بودند که نیمی از قطعات ادبی برای اینکه بتوان جهان را اداره کرد، کافی است.

۲-۲. تسلط گفتمان غربی روابط بین‌الملل

سنت غنی فکری چین ظرفیت آن را دارد که منبع مهمی برای ارایه نظریه چینی روابط بین‌الملل باشد. با وجود این، هنگامی که چین با کشورهای غربی در نیمه و اواخر قرن نوزدهم مواجه شد و در نوسازی هم موفق نشد، موجب گردید که سنت فکری چین به یغما برود، قدرت زیاد غرب، فهم چینی‌ها از عقب‌ماندگی‌شان و تغییر عقیده راجع به کشور، سنت و خودشان به تاریخ فکری چین آسیب جبران‌ناپذیری وارد ساخت. بنابراین سنت فرهنگی چین و دولت چین با چالش جدی مواجه شد.

با وجود این، پیامد فرهنگی جنگ تریاک (۱۸۴۰-۴۲) نیز تأثیر عمده‌ای در این کشور گذاشت. شکست دهه ۱۸۴۰ چینی‌ها را متقاعد کرد که علت شکست چین، به عقب‌ماندگی تکنولوژیکی این کشور برمی‌گردد و به عبارتی دیگر چینی‌ها را متقاعد کرد که علت شکست چین، به عقب‌ماندگی تکنولوژیکی این کشور برمی‌گردد و به عبارتی دیگر چینی‌ها تنها از سلاح‌های سردی مثل شمشیر و نیزه و غربی‌ها از سلاح‌های گرم استفاده می‌کردند. در نتیجه این طرز فکر، موجب شکل‌گیری جنبش غربی‌شدن به دست صاحب‌منصبان چین به منظور بهبود تکنولوژی نظامی چین شد.

صاحب‌منصبان چینی می‌گفتند که یادگیری فرهنگ چینی باید اساس کار باشد و یادگیری از کشورهای غربی تنها به منظور کاربرد عمل صورت می‌گیرد. با وجود این تا اواخر دهه ۱۸۰۰، صاحب‌منصبان چین به این نتیجه رسیدند که نه تنها تکنولوژی این کشور، بلکه نهادهای فرمانروایی و دولتی این کشور نیز عقب مانده است. اصلاحات انجام‌شده در سال ۱۸۹۸ به وسیله کانگ یووی ولیانگ کیچائو و انقلاب ۱۹۱۱ که به وسیله دکتر سون یات سون صورت گرفت همگی در پی تغییر در سیستم سیاسی و نهادهای سیستم بودند. هنگامی که مردم چین سیستم اقتصادی و سیاسی خود را به چالش طلبیدند، تفکر توسعه آنها از سطح صرفاً تکنولوژیکی و فناوری به سطح نهادی ارتقاء پیدا کرد. جنبش ۴ می ۱۹۱۹، روشنفکران چین را تحت تأثیر خود قرار داد. (۲۷) جنبشی که پرچمدار آن دانشجویان بودند. (۲۸)

از جمله پیامدهای این جنبش در تفکر روشنفکران چین این بود که آنها نه تنها تکنولوژی چینی و نظام سیاسی و اقتصادی، بلکه فرهنگ چین را به چالش طلبیدند. در این میان دو گروه اصلی از منتقدان شکل گرفت. گروه اول، مکتب یادگیری با محوریت فرهنگ چین که نمایندگی آن را نوکنفوسیوس‌گرایان مدرن بر عهده داشتند. آنها از سنت کنفوسیوس طرفداری می‌کردند و تلاش می‌کردند که آن را در متن اجتماعی جدید چین کاربردی کنند، آنها استدلال می‌کردند که آن را در متن اجتماعی جدید چین کاربردی می‌کنند، آنها استدلال می‌کردند که کنفوسیوس‌سیسم دانش در اختیار انسان قرار می‌دهد که بتواند شخصیت اخلاقی خود را باور کند و به همین جهت بردستاوردهای انسان مانند علوم انسانی و تاریخ باستان برتری دارد. دومین گروه مکتب یادگیری با محوریت فرهنگ غربی می‌باشد. آنها بر این باور بودند که علت اصلی شکست مدرنیزاسیون در چین فرهنگ چین بود که آن را با ویژگی‌هایی مثل عقب‌ماندگی، محافظه‌کار، و... معرفی می‌کردند. این گروه از غربی‌شدن حمایت می‌کردند و فکر می‌کردند که کنفوسیوس‌سیسم، دکتترین در حال مرگ است و آرزوی نابودی آن را داشتند. رویارویی این دو گروه ریشه در رویارویی دو فرهنگ دارد. تا حدی، مارکسیست‌های

چین هم در سال‌های اخیر به گروه دوم (غربی‌شدن و آرزوی نابودی فرهنگ کنفوسیوسم) تعلق داشتند.^(۲۹) مکتب یادگیری از غرب با محوریت فرهنگ چین، فرهنگ را هدف و آموزش دانش غربی را وسیله آن برای رسیدن به آن می‌دانستند، در صورتی که مکتب یادگیری با محوریت فرهنگ غرب بر این باور نبود.

اگرچه به شکل مطلق نمی‌توان گفت که کدام یک از دو گروه فوق موفق شدند، اما می‌توان گفت که گروه دوم از مقبولیت بیشتری برخوردارند و این به معنای پیروزی انگاره‌های عصر روشنگری و فرهنگ نیوتونی است. و به این علت است که چین در فرایند یادگیری از فرهنگ غربی به جهت نوسازی در تعاملات بین‌المللی قرار گرفت و با مفاهیمی مثل حاکمیت، امور بین‌المللی آشنا گشت.

وقوع هم‌زمان دو مسئله، یعنی سقوط سیستم خراج‌گذاری و درگرفتن بحث عمیق میان روشنفکران چین، چین را با دو سنت متضاد رها کرد که سنت غربی و سنت کنفوسیوسی بود. به نظر می‌رسد که هم‌اکنون فرهنگ کنفوسیوسی مظهر محافظه‌کاری، عقب‌ماندگی باشد و پیروز میدان، فرهنگ غربی باشد. اگرچه غرب یک فرهنگ غربی روبه‌رو شد، در خود شکاف و دودستگی زیادی را می‌دید. این مسئله چینی‌ها را به این فکر فرو برد که چگونه فرهنگ خود را از درون بازسازی کنند.

در این شرایط، مهم نیست که در چه موضوعی نظریه‌پردازی انجام می‌شود، چرا که روح حاکم بر نظریه‌پردازی‌ها، نظریه‌پردازی‌های غربی است. بنابراین با توجه به این گفته، هیچ مکتب چینی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل و همچنین هیچ نظریه اجتماعی دیگری شکل نمی‌گیرد.

از سال ۱۹۷۹ به‌ویژه وقتی که چین وارد مرحله آموزش رابطه بین‌الملل شد و خواست که رشته مستقلی را در این زمینه سامان دهد. فرایند غربی‌شدن از سر گرفته شد. اگرچه این فرایند از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۹ دچار وقفه شد. تلاش‌هایی که برای ترجمه متون غربی صورت گرفت و همچنین اصلاحات دهه ۱۹۸۰ دانش‌پژوهان چینی را متقاعد کرد که رشته روابط بین‌الملل را توسعه دهند. البته این امر زمانی اتفاق افتاد که

نظریه والتز در امریکا به یک نظریه مسلط تبدیل می‌شد و نظریه او، به عنوان معیار سنجش در رشته روابط بین‌الملل قرار می‌گرفت.

در دهه ۱۹۹۰، دانش‌پژوهان که از خارج از کشور به چین برگشتند، سعی کردند آثار کلاسیک نظریه روابط بین‌المللی را به چین معرفی کنند و نظریه والتز به نظریه مسلط در چین مبدل شد.

به‌رحال به همان میزانی که تمایل چین، برای ایجاد نظریه اجتماعی شناخت‌محور زیاد بود، به همان میزان هم شاید این کار برای توسعه علوم اجتماعی ضروری و طبیعی می‌نمود. با این وجود، تنها تمایل کافی نبود، و جامعه چین باید از این حد فراتر می‌رفت.

۲-۳. فقدان یک هسته مرکزی نظری

نظریه اجتماعی، بایستی از یک هسته مرکزی برخوردار باشد. در فرایند یادگیری آنچه که در جامعه چین روابط بین‌الملل غفلت شد، همین عنصر هسته مرکزی نظری است. تفکر مذکور از اندیشه لاکاتوش سرچشمه می‌گیرد. امروزه سه مکتب مهم در تاریخ علم وجود دارد که بنیان‌گذاران آنها پوپر و لاکاتوش و توماس کوهن هستند. از نظر پوپر واحد مطالعه علم تئوری‌ها هستند، از نظر لاکاتوش برنامه‌های تحقیق^۱ و از نظر توماس کوهن الگوها^۲ هستند.^(۳۰)

درواقع لاکاتوش یک سلسله از نظریه‌ها را به عنوان برنامه تحقیقاتی تلقی می‌کند و برنامه تحقیقاتی خود را واجد ویژگی اصلی یک نظام می‌داند که از هسته‌های مرکزی برخوردار است. آنچه به بحث ما مربوط می‌شود، استدلال وی در این مورد است که هر برنامه تحقیقاتی دارای هسته مرکزی است که از هسته مرکزی دیگر برنامه تحقیقاتی متفاوت است.^(۳۱) همین هسته مرکزی است که به نظریه هویت می‌دهد. وقتی هسته مرکزی جدیدی شکل بگیرد، نظریه جدیدی پا به عرصه وجود می‌گذارد. لاکاتوش

1. research program
2. paradigm

نحوه شکل‌گیری برنامه تحقیقاتی را بدین نحو بیان می‌کند که از یک مدل آغازین، شروع می‌شود و مرتباً این مدل آغازین، شروع می‌شود و مرتباً این مدل آغازین توسعه می‌یابد تا به یک برنامه تحقیقاتی مبدل شود.

اگر استدلال لاکاتوش را بپذیریم، نتیجه منطقی‌اش این است که در باب هر نظریه بایستی از هسته مرکزی آن پرسیم، در علوم طبیعی پاسخ به این که هسته مرکزی یک نظریه چیست؟ آسان است. برای مثال، اصل نیروی جاذبه هسته مرکزی نظریه نیوتون بود. اصل نیروی جاذبه به عنوان هسته مرکزی نظریه نیوتن، بیان‌کننده روابط ملی برای توضیح این واقعیت بود که سیب به زمین می‌افتد نه این که به سمت آسمان پرواز کند. اما در علوم اجتماعی یافتن هسته مرکزی، کاری بس مشکل است. چرا که علوم اجتماعی، تنها در پی یافتن قانون‌مندی‌ها و روابط علی نیست، بلکه همچنین در پی فهم معانی^۱ پدیده‌ها و رفتارها، دریافت اجتماعی است. بنابراین، بایستی بر این باور بود که هسته مرکزی نظریه اجتماعی دارای دو مؤلفه فیزیکی/مادی و متافیزیکی/انگاره‌ای^(۳۲) می‌باشد. مؤلفه فیزیکی شبیه یک قالب اولیه است که به جهان مادی برمی‌گردد و مؤلفه متافیزیکی به مانند قالب ثانویه است که به جهان ذهن و اندیشه بازمی‌گردد. برطبق این مفهوم‌بندی، مؤلفه فیزیکی هسته مرکزی منتهی به مفروض‌ها و فرضیه‌های اساسی یک نظریه در باب جهان خارج می‌شوند، در حالی که مؤلفه متافیزیکی اساسی هستی‌شناختی هسته مرکزی یک نظریه را شکل می‌دهد.

در حالی که فرضیه‌ها بر مبنای مؤلفه متافیزیکی شکل می‌گیرند و وابسته به آزمون‌های تجربی^۲ و همچنین وابسته به اثبات و ابطال تجربی می‌باشند، انگاره‌هایی^۳ که از مؤلفه متافیزیکی ناشی می‌شوند، رسوبات فرهنگی تاریخ می‌باشند و قابل آزمون تجربی به مانند فرضیه‌ها نیستند.

بر حسب تعریف فوق، مؤلفه‌های متافیزیکی انگاره‌های ذهنی‌ای می‌باشند، که

-
1. Meaninis
 2. Empirical caprience
 3. Ideas

خاستگاه آنها، واقعیت بیرونی نیست، اگرچه با واقعیت بیرونی در پیوند هستند و حتی می‌توانند به واقعیت بیرونی شکل بدهند. مولفه متافیزیکی در بافت فرهنگی یک ملت، تاریخ آنها و سنت فکری و بینش جهانی و روشن‌زندی و فکر‌کردنشان و در یک کلام در فرهنگشان ریشه دارد.

مؤلفه‌های فیزیکی و متافیزیکی به هم وابسته‌اند، وقتی رد پای جهانی واقعی در میان باشد، مؤلفه فیزیکی پادرمیان می‌کند، سپس مؤلفه‌های و متافیزیکی در تفسیر، فهم و حل مسئله کارگشا می‌شوند. اگر این دو مؤلفه با هم کاملاً هماهنگ شوند، امکان ایجاد نظریه شکل می‌گیرد. منظور ما از نظریه بنیادی و متمایز این است که یا پرسش نظری جدیدی به وسیله مؤلفه فیزیکی‌اش ارائه شده است و یا اینکه فهم جدیدی به وسیله مؤلفه‌های متافیزیکی‌اش ارائه شده است. اما در این میان مؤلفه متافیزیکی نقش مهم‌تری ایفا می‌کند، از مباحث دانشگاهی رشته روابط بین‌الملل در غرب چنین استنباط می‌شود که برای مؤلفه متافیزیکی اهمیت زیادی قائل نیستند، درحالی که مؤلفه‌های متافیزیکی مهم‌ترین بخش فلسفه سنتی چین می‌باشد.^(۳۳)

شاید دلیل عدم توجه آنها به مؤلفه‌های متافیزیکی این است که یا آنها مؤلفه‌های متافیزیک را امری مسلم گرفته‌اند یا اینکه آنها قالب‌های فکری متفاوتی دارند که به یونان باستان، رنسانس و مخصوصاً عصر روشنگری برمی‌گردد. ویلیام ای. کالاهان نظریه روابط بین‌الملل امریکایی، مکتب انگلیسی و نظریه روابط بین‌الملل با ویژگی چین را با هم مقایسه می‌ند و بیان می‌دارد که هر نظریه‌ای وابسته به هویت ملی بایستی در خود انگاره‌ای بزرگ داشته باشد که برای امریکایی‌ها صلح دموکراتیک، برای مکتب انگلیسی جامعه بین‌الملل، و برای چینی‌ها دائونگ مین نظم جهان‌شمول باشد. انگاره بزرگ و مؤلفه مهم به نظریه بزرگ شکل می‌دهد. آنچه که کالاهان از آن غفلت می‌ورزد این است که نمی‌پرسد چرا امریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و چینی‌ها انگاره‌های بزرگ متفاوتی دارند؟ در حالی که کالاهان به پیروی از سنت گرایش به طبیعت هژمونیک انگاره بزرگ تأکید می‌کند، در اینجا بیشتر بر ویژگی فرهنگی و بینش انگاره بزرگ تأکید می‌شود. به

نظر هم اکنون انگاره بزرگ کاملاً از واقعیت ناشی نمی‌شود و برای درک بهتر انگاره بزرگ بایستی با نگاه فرهنگی و تاریخی به آن نگریست و اینکه چهارچوب یک نظام خاص تفسیری، آن را مورد بررسی قرار داد.

انگاره بزرگ در پیوند با مسئله‌ای پیچیده و بزرگ است، هر نظریه‌ای بایستی یک مسئله متمایز داشته باشد که هسته مرکزی نظریه را ایجاد کند و نظریه را از دیگر نظریات متمایز کند.^(۳۴) بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل در ایالات متحده در یک نکته مشترکند و آن اینکه چطور مسائل بزرگ و مشکلات ایالات متحده را به عنوان کشوری هژمون حل کنند.^(۳۵) هیچ اهمیتی ندارد که کار روی قدرت سخت یا قدرت نرم باشد،^(۳۶) و یا اینکه روی حفظ قدرت هژمون یا روی کل نظام هژمون باشد. پس می‌بینیم، مشکلات بزرگی که ایالات متحده در عصر پس از جنگ با آن مواجه می‌باشد، کانون توجه همه این نظریه‌ها می‌باشد.^(۳۷) به این ترتیب ایده بزرگ مبتنی بر داشتن یک مشکل می‌باشد که یک بازیگر بین‌المللی مثل دولت ملی با آن مواجه می‌شود. این ایده چنان مهم است که هم سیاست‌گذاران و هم نظریه‌پردازان را به خود مشغول کرده است. همان‌گونه که رابرت کاکس اظهار می‌کند، نظریه همیشه برای شخصی با هدف مشخص است.^(۳۸) به‌طور کلی، آنچه در مقاله‌های این نویسندگان مثل نای، مورگنتا و.. نمی‌شود، مؤلفه متافیزیکی است. اگر نگاهی به گذشته بیندازیم، می‌بینیم که رهبری در سیستم خراج‌گذاری؟؟؟؟ متفاوت از آن است که امریکا در جهان پس از جنگ سرد و جنگ جهانی دوم انجام داد اگرچه مسائلی که این دو کشور با آن روبرو بود تا حدی همیشه به هم بود، مثلاً به حفظ چگونگی تسلط و رهبری اشاره کرد.^(۳۹)

مواردی که در بالا توضیح داده شد، به عنوان مثال روش‌های مدیریت و رهبری، اموری ذهنی هستند، و چون امور ذهنی هستند، سیستم‌های تفسیری مختلف می‌توانند راه‌حل‌های متفاوتی برای آن بیابند. همچنین با توجه به اینکه تفسیر هم موضوعی فرهنگ‌محور است و به خاطر فرهنگ‌های متفاوت چین و امریکایی، راه‌حل متفاوتی برای روش صحیح مدیریت و رهبری نظام بین‌الملل شاهد هستیم.

همچنین این مؤلفه‌های متافیزیکی هستند که به نظریه هویت می‌دهند و یک نظریه را از نظریه دیگر متمایز می‌کند و چون مؤلفه متافیزیکی هم قوم‌مدارانه است، بنابراین در نظریه اجتماعی هم از ابتدا قوم‌مدارانه است.

سنت فکری چین، سابقاً در خود مؤلفه متافیزیکی متمایزی برای هسته مرکزی نظریه داشت اما نوسازی نافرجام در آغاز قرن بیستم این مؤلفه متافیزیکی را از خاطره جامعه دانشگاهی چین برد. چین در منازعه طولانی‌اش با سیستم بین‌الملل مدرن همیشه در پی این بود که هویتش را بازسازی کند. این بازسازی هویتی باعث شد که مؤلفه متافیزیکی چین فراموش شود و حالتی شبیه عصر روشنگری اروپا شکل گرفت که در آن مدرنیته در مقابل سنت قرار گرفت.

بحران هویت، فروپاشی و فراموشی مؤلفه متافیزیکی مستتر در فرهنگ چین و جایگزینی آن با مؤلفه‌های متافیزیکی غربی این بود که مطالب روابط بین‌الملل غربی در بافت اجتماعی چین به کار گرفته شد.

۳. منابع بالقوه مکتب چینی نظریه روابط بین‌الملل

ایجاد مکتب چینی روابط بین‌الملل نه تنها ممکن، بلکه اجتناب‌ناپذیر است. از آنجا که نظریه اجتماعی و رفتار انسان در پیوند با یکدیگر می‌باشند، پس این احتمال وجود دارد که با تفسیر اجتماعی که در چین صورت می‌گیرد، نظریه چینی روابط بین‌الملل متمایزی ایجاد خواهد شد. در همین زمینه، منابع فکری و عملی در این کشور وجود دارد. در این میان سه منبع بالقوه برای ایجاد مکتب چینی روابط بین‌الملل عبارتند از"

۳-۱. جهان‌بینی تیان‌شیا سیستم خراج‌گذاری

کنفوسیوس‌سیسم حاوی مفهوم مهمی در باب جهان است که به جهان‌بینی تیان‌شیا معروف است که بر مبنای آن سیستم خراج‌گذاری توجیه شد. در معنای لغوی تیان‌شیا به معنای زیر آسمان است اما در سنت چین این لغت معنی فراتر از جهان مادی دارد و به منطقه جغرافیایی مشخصی اشاره ندارد. به عبارتی تیان‌شیا ترکیبی از طبیعت، فراطبیعت و

اخلاق بود. بدین جهت تیانشیا صرفاً به جهان خارج اشاره نمی‌کرد. بدین معنا تیانشیا مفهومی فرهنگی است که متضمن نظامی اخلاقی است.

سیستم خراج‌گذاری بر مبنای فلسفه تیانشیا شکل گرفت که نظامی مبتنی بر نابرابری است. زمانی که چین با غرب مواجه شد، همین نابرابری عامل سقوط سیستم خراج‌گذاری و فلسفه تیانشیا گشت. با وجود این نکته منفی (نابرابری) که هم در فلسفه تیانشیا و هم در سیستم خراج‌گذاری وجود داشت، عناصر مثبتی نیز در آن موجود بود. اولین رویکرد، رویکرد کل‌گرایانه آن بود. از آنجا که تیانشیا کل‌گرا بود، پس سوژه (فاعل) و سوژه (من) مشخص نبود و هیچ تمایز آشکاری بین خود و دیگری وجود نداشت.^(۴۰)

در نتیجه، ذهن چینیان باستان می‌توانست اموری را فارغ از زمان^(۴۱) و مکان تصور کنند اما هرگز تضاد هستی‌شناختی را درک نمی‌کردند. این جهان‌بینی کل‌گرا متفاوت از دیدگاه دوگانه‌گرایی^۱ غربی است که تضاد و تعارض در آن اجتناب‌ناپذیر است. دومین نکته مثبت، کمال مطلوب‌های فلسفه تیانشیا است که داتونگ نام دارد. داتونگ جهان مطلوب است که در آن نظم و تناسب زیاد ممکن نیست، همان‌طوری‌که کیوهن با فرق گذاشتن میان تناسب و هماهنگی این مسئله را نشان می‌دهد. در جهان‌بینی کل‌گرا، نه تنها ممکن است بلکه حتمی است که عناصر متضاد یکدیگر را کامل کنند. تیانشیا مفهومی است که کل جهان را دربرمی‌گیرد. تیانشیا جایی است که طبیعت، انسان، واقعیت، اخلاق و ماده و تفکر با هم برخورد می‌کنند. بدین جهت تیانشیا مفهومی فیزیکی و فرهنگی است که قادر است داتونگ (جهان دارای هارمونی و نظم) را تحقق بخشد و همچنین به ایده اتحاد طبیعت و انسان عینیت بخشد.

در جهان گرچه بیشتر به سمت جهانی‌شدن پیش می‌رود، این دیدگاه کل‌گرا می‌تواند به نظریه جدیدی سامان بدهد. نظریه روابط بین‌الملل غرب بیشتر جنبه بین‌المللی سیاست جهانی را بررسی می‌کنند و در سطح جهان به بحث سیاست جهانی

1. Dualistic View

نمی‌پردازد اما تیان‌شیا دیدگاه جهانی دارد و وجه نوعی جهان است که در آن سلسله مراتب نهادینه شده است.

وقتی که امر بین‌المللی اهمیت خود را از دست بدهد و برابری فردی دارای اهمیت شود، می‌توانیم در انتظار نظریه جدید روابط بین‌الملل باشیم. سومین نکته مثبت نظم است. از نظر فلسفه کنفوسیوس نظم، مهم‌ترین اصل جامعه است.^(۴۲) سیستم خراج‌گذاری با ایده روابط نابرابر اجتماعی شکل گرفت اما این نابرابری در اندیشه کنفوسیوس به مانند تفکر هابزی، یا روابط برابر میان انسان‌های جامعه لاکسی، (برابر و رقابت‌آمیز و یا روابط برابر میان اعضای فرهنگ کانتی (برابر و دوستانه) نیست بلکه در عوض رابطه بین اعضای جامعه در چشم دانش‌پژوهان کنفوسیوس به مانند رابطه پدر و پسر در خانواده کنفوسیوس می‌باشد (نابرابر اما مهربان) این رابطه حداقل در حد یک آرمان در جامعه چین مطرح بود و مبنای نظم اجتماعی مناسب دانسته می‌شد. از آنجا که این گروه، جامعه را جنگل فرض نمی‌کردند، معتقد بودند افراد به واسطه تشریفات مذهبی هنجارها و نهادها به یکدیگر می‌پیوندند. این هسته مرکزی پنج رابطه را دربر می‌گیرد که می‌توان به (پدر- پسر، امپراتور- وزیر، برادر بزرگ‌تر- برادر کوچک‌تر، شوهر- همسر، و دوست‌دوست اشاره کرد.

بایستی گفت که دلیل این تفکر این بود که کنفوسیوس در عصری ناآرام و پرآشوب می‌زیست. از این رو، برای بازگرداندن آرامش جامعه همت گمارد. جامعه چین نظامی روستایی rural داشت و خانواده محور آن بود. از این رو کنفوسیوس، بهبود روابط خانوادگی را شرط بهبود جامعه انگاشت و اعلام کرد که: باید عدالت بر روابط مرد و زن حاکم باشد و خویش‌داری، روابط شوهر و زن را استواری بخشد. باید برادر کوچک به برادر بزرگ حرمت نهد و برادر بزرگ بر برادر کوچک رأفت ورزد. همچنین باید آنکه خود را دوست کسی می‌خواند، به راستی او را دوست بدارد و رعیت با اخلاص به خداوندگار خود بنگرد. این پنج رابطه یا فضیلت، جامعه را به آرامش و خوشی می‌رساند و سه رابطه یا فضیلت نخستین برای سعادت خانواده بسنده‌اند.^(۴۳)

همچنین این دستور مرکزی شامل چهار قرارداد اجتماعی تحت عنوان نزاکت، نیکوکاری، صداقت و حیا می‌شود که در کل این پنج نوع رابطه و چهار نوع قرارداد اجتماعی، اساس شیوه حکومت در چین را شکل دادند. حکومت و اقتدار مبتنی بر قراردادها و روابط اجتماعی است که لژی Lizhi نام گرفت و به معنای حکومت اخلاق می‌باشد.

بدین جهت فلسفه تیانشیا و سیستم خراج‌گذاری مبتنی بر مفروضاتی است که با گفتمان روابط بین‌الملل غربی نمی‌توان آن را تبیین کرد. در اینجا لازم است که از نکات منفی فلسفه تیانشیا و سیستم خراج‌گذاری (نابرابری) صرف‌نظر کنیم و به مؤلفه‌های مثبت آنها مثل دیدگاه کل‌گرایانه، نظم نهادی و حکومت اخلاق توجه کنیم.

۳-۲. فلسفه نوسازی و انقلاب‌های چین

چین هنگامی که جنگ تریاک رخ داد، با مدرنیته آشنا شد. از کانگ یوری و یافانو تا سونیات سن و مائو، اصلاح و انقلاب‌های زیادی برای نوسازی چین صورت گرفت.^(۴۴) اشاعه انگاره‌های عصر مدرن مثل حاکمیت و ملی‌گرایی در چین نتیجه اجباری سیاست درهای باز و محصول اندیشه جمعی معاصر است. اشاعه انگاره‌های عصر مدرن باعث شکل‌گیری این فکر شد که چین کهنه را باید از بین برد و چین نو را بنا کرد. در این حرکت‌های انقلابی برای ساخت چین نو، سه برخورد اساسی باعث شکل‌دهی به اندیشه‌های انتقادی نسل‌های آینده چین شد:

اولین برخورد بین سیستم خراج‌گذاری و سیستم وستفالیایی بود که منجر به شکست سیستم خراج‌گذاری شد. سیستم خراج‌گذاری به خاطر اصل نابرابری مورد نقد قرار گرفت و برای همیشه نابود شد اما در عوض سیستم وستفالیایی به خاطر اصل برابری حقوقی‌اش برنده میدان شد اگرچه نابرابری به صورت دوفاکتو هم در قلمرو داخل کشورها و هم در نظام بین‌الملل وجود دارد با وجود این تلاش‌های زیادی برای از بین بردن آن به وسیله جنبش‌های انقلابی و اسلامی صورت گرفته است. اندیشه انقلابی که در قرن نوزدهم و بیستم در غرب مسلط بود، جهان‌بینی چینی را غیرعقلانی و

فئودالی تلقی کرد، به همین جهت تابودی این نظم سنتی اهمیت یافت. دومین برخورد بین غرب و چین با برخورد فلسفه چین که مبتنی بر نظم و عقلانیت درون‌گرا است، حاکم بر روابط انسانی است. با سنت فکری غرب است که مبتنی بر رقابت و عقلانیت برون‌گرا است، مبتنی بر مادی‌گرایی است. فلسفه سنتی چین بر روابط انسان‌ها تمرکز می‌کند و کم‌تر به نهادگرایی توجه می‌کند و بیشتر بر پویایی‌های عاطفی رفتار انسان‌ها، تأکید می‌شود، اما فلسفه غرب روی دستاوردهای مادی تأکید می‌کنند. بنابراین به بخش عقلانی رفتار انسان و تمایل برای کسب سود نسبی در روابط انسان‌ها و طبیعت و انسان‌ها با هم توجه می‌شود به عکس سنت فلسفی چین که به تمایل برای روابط بین فرد، فردی مناسب به لحاظ اخلاقی توجه می‌شود. این برخورد تجربه شکست سنت فلسفی چین و پیروزی سنت فکری غرب شد. سومین برخورد، میان رویکرد کل‌گرایانه چین و روش فردی غرب برای فهم جهان بود. آموزش چین از غرب شروع شد که میل به داشت دولت‌ملت قوی در چینی‌ها ریشه گرفت.

البته این کار پیامدهایی هم داشت از آن جمله پذیرفتن انگاره غربی مثل حاکمیت بود. برابری مبتنی بر استقلال افراد بود و بدین جهت باعث از بین رفتن مفهوم تیان‌شیا گشت. دیدگاه دوگانه‌گرا که محصول غرب بود از این پس به‌خوبی در چین ریشه دواند به اضافه بر اینکه انقلاب‌هایی که به دفعات در تاریخ مدون چین رخ داد، دیدگاه دوگانه‌گرا را تثبیت کرد.

تفکرهای مهمی به خاطر برخورد چین با غرب شکل گرفت. به همین جهت پس از سال ۱۸۴۰ اندیشه‌ها و اقدامات انقلابی نداشتند منابع مهمی برای مکتب چینی روابط بین‌الملل باشند. برای مثال می‌توان به نظریه مارکس دربارهٔ منازعه طبقاتی و نظریه امپریالیسم لنین و نظریه جبهه متحد مائو که درباره سه جهان است اشاره کرد که همه آنها ریشه در دیدگاه دوگانه‌گرا دارد به گونه‌ای که بین ما و آنها (دوست و دشمن) تمایز آشکاری قائل شدند.

یک استراتژی ثابت مائو این بود که بین ما، متحدان و دشمنان تفاوت قائل شود. به این شکل که ما بایستی متحدان خود را علیه دشمنان مان تمرکز کنیم. به لحاظ داخلی مائو معتقد بود که سه طبقه متفاوت وجود دارد که بعضی از آنها را دشمن و بعضی را متحدان تشکیل می‌دادند. به لحاظ بین‌المللی هم همین‌طور بود. نظریه سه‌جهان مائو در واقع تمایز بین ما، متحدان و دشمنان بود. تأثیر نظریه مارکسیست را می‌توان در افکار مائو به خوبی مشاهده کرد که به منازعه طبقاتی غیرقابل سازش و روش‌شناسی دیالکتیک ترآنتی‌تر و سنتز باور داشت.

از اصلاحات سال ۱۸۹۸ تا انقلاب سال ۱۹۱۱ افکار و رفتارهای انقلابی مسلط بود، طبیعی بود که همان شیوه انقلابی روسیه در چین هم پیاده شود. این دوره قالب ذهنی مردم چین را شکل داد.

۳-۳. تفکر اصلاحاتی و همگرایی نظام بین‌الملل

اصلاحات و آزادسازی که از اواخر دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت باعث شد که تحول اجتماعی و توسعه اقتصادی بزرگی در چین صورت بگیرد. تفکر اصلاحاتی از تفکر عمل‌گرایانه دن‌شیائوپینگ که اقتصاد چین باید پیشرفت کند، مردم چین بایستی ثروتمند شوند ریشه گرفت. هنگامی که تعدادی از کشاورزان تصمیم گرفتند به کشاورزی دسته‌جمعی مشغول شوند. دلیل آنها خیلی ساده بود: آنها نیاز به غذا داشتند تا گرسنه نمانند. دنگ شیائوپینگ بود که از فرصت‌هایی مثل این استفاده کرد و شروع به اصلاحات کرد. اصلاحات دنگ شیائوپینگ جدایی اساسی از سنت و ذهنیت انقلابی، بود. اصلاحات باعث تغییرات اساسی در چین شد. سه دهه از زمان اصلاحات دنگ شیائوپینگ می‌گذرد و ما (چینی‌ها) ماندیم و میراث‌های گرانبهایی که باید برای توسعه نظریه چینی روابط بین‌المللی از آنها استفاده کنیم.

سه گونه تغییرات در چین بعد از اصلاحات صورت گرفت که از اهمیت خاصی برخوردارند:

اولین تغییر، تغییر نهادی می‌باشد. اصلاحات دنگ متفاوت از اصلاحات

خروشچف می‌باشد. زیرا که دنگ از جهان ابتدایی اصلاحات درهای چین را به‌سوی جهان خارج باز کرد. بنابراین اصلاحات و آزادسازی، با هم انجام شدند و یکدیگر را کامل کردند. بدین جهت مشروعیت اصلاحاتی‌ها در چین مبتنی بر آزادسازی بود. به جهت اصلاحات دنگ و جانشینان او نه تنها توسعه اقتصادی رخ داد بلکه باعث تغییرات نهادی در چین شد. تا سال ۲۰۰۴، چین به ۲۶۶ کنوانسیون چندجانبه بین‌المللی و بیشتر سازمان‌های دولتی بین‌المللی پیوست. به همین دلیل چین نهادهای داخلی‌اش را با معیارها یا هنجارها و رژیم‌های بین‌المللی انطباق داد. ایده پیوستن به نظام بین‌الملل دول چین در سه گذشته (دهه‌های اصلاحات) زمینه‌های ایجاد مکتب چینی روابط بین‌الملل را فراهم کردند. دومین تغییر، تغییر اجتماعی است، بدین معنا که هویت چینی تغییر کرده است. به نظر من چین در حال بازتعریف هویت ملی خود می‌باشد بدین معنا که از دولت انقلابی به دولت حافظ وضع موجود تغییر کرد. تغییر اجتماعی از اواخر دهه ۱۹۷۰ شروع شد و با سرعت بیشتری در اواخر سال ۱۹۸۰ زمان اصلاحات و آزادسازی ادامه یافت به علاوه هر چه بیشتر خود را به عنوان عضو جامعه بین‌المللی معرفی می‌کند.

تغییر سوم، تغییر انگاره‌ای است. از سال ۱۸۴۰ موضوع اصلی برای چین مدرن، انقلاب بود. به همان میزان که اصلاحات کوانگ یووی و لیانگ کیچائو به مثابه خیال بافی تقبیح می‌شد، خشونت انقلابی، مقبولیت بیشتری پیدا می‌کرد. در چین از سال ۱۹۱۱ به بعد انقلاب‌های پی‌در پی رخ داد. انقلاب فرهنگی، نقطه اوج انقلاب‌ها بود. تفکر پشت همه این انقلاب‌ها همانهایی بودند که در جنگ علیه ارزش‌های سنتی و فرهنگی چین به وجود آمد. اما آزادسازی و اصلاحات چین در عصر دنگ آغازی برای پایان دوره انقلابی‌گری بود. با توسعه چشمگیری که در چین صورت گرفت، طبیعی بود که تغییر انگاره‌ها و صورت گیرد و تفکر جدیدی مطرح گردد. هنجارهای بین‌المللی و ارزش‌های سنتی به عنوان انگاره‌های الهام‌بخش مجدداً مطرح شدند. در همان زمان، مفاهیم دیگری مثل ملی‌گرایی بر چین تأثیر گذاشتند. تغییر نگرش‌ها از

تغییرهای قابل مشاهده مثل تغییرات اقتصادی اساسی تر است. این سه تغییر از ویژگی های عصر اصلاحات در چین می باشد که می توانند منبعی بالقوه برای ایجاد مکتب چینی نظریه روابط بین الملل باشند.

۴. دستاورد

مشکل اصلی در راه ایجاد مکتب چینی نظریه روابط بین الملل

در این نوشتار، سه منبعی را که از طریق آن می توان مکتب چینی روابط بین المللی را ایجاد کرد، مورد بحث قرار گرفت. با وجود این همان گونه که متذکر شدیم بایستی یک مسئله اصلی وجود داشته باشد تا هسته مرکزی یک نظریه اجتماعی شکل بگیرد. جامعه دانشگاهی چین در زمینه روابط بین الملل هنوز به طور کامل راه خود را پیدا نکرده است. به نظر می رسد مسئله اصلی که چینی ها برای شکل دهی به هسته مرکزی نظریه می توانند بدان توجه کنند روابط بین چین و جامعه بین المللی است.

چین در طول تاریخ دوهزارساله سیستم خراج گذاری با مفاهیمی مثل ملی گرایی، حاکمیت و بین المللی گرایی مواجه نبود. چین میان سال های ۱۸۴۰ تا ۱۹۸۰ به مدت ۱۴۰ سال، همیشه به خاطر رابطه اش با نظام بین الملل دچار مشکل شد و به بیگانگان و دشمن نگاه خاصی داشت. خاندان دنگ در حل این معضل ناتوان بودند و هیچ یک از دولت های متأخر چین نتوانست این مسئله را حل کند. چین در اواخر دهه ۱۹۵۰ به جنگ داخلی اش پایان داد و توسعه را در دستور کار خود قرار داد، اما جنگ سرد و آشفتگی های داخلی مانع آن شدند که چین بتواند این مسئله را حل کند.

اصلاحات و آزادسازی سال ۱۹۷۹، چین را قادر ساخت تا به حل این مسئله پردازد به این دلیل که می خواست وارد جامعه بین المللی شود. اگر متفکران روابط بین الملل چینی بخواهند که صاحب مکتبی در رشته روابط بین الملل شود، بایستی به پرسش هایی مثل اینکه چگونه بایستی از این سه منبع و منابع غربی برای ایجاد مکتب چینی روابط بین المللی استفاده کرد؟ پاسخ دهند. ❖

پیوست

ترجمه کتاب‌های روابط بین‌الملل به وسیله پنج انتشارات در چین

ناشر			کتاب
امنیت چین هفت کتاب	دانشگاه خلق	مطبوعات دولتی	Burton, J.W, Global Conflict: The Domestic Sources Of International Crisis. Gilpin, R., War and Change in Politics Kaplan, R. and Nye, J., Power and Interdependence (1st edn.) Mogenthau, H.J., Politics among Nations (A Study of International Relation)
ناشر: زیجیانگ			Buzan, B.et al., Security: A New Framework for Analysis Camilleri, J.A. and Falk, J., The end of Sovereignty Baldwin, D., Neorealism and Neoliberalism De Derian, J., International Theory: Critical Investigations Finnemore, M., National Interests in International Society Hsiung, J.c., Anarchy and Order. Krasner, S., Structural Conflict. Lapid, Y. and Kratochwill, F. (eds), The Return of Culture and Identity in IR Theory. Ruggie, J.G, Multilateralism Matters Sylvester, c., Feminist Theory and international Relations in a Postmodern Era
نشر دانشگاه پکینگ ۲۷ کتاب Peking University press(27 books)			Art, R, A Grand Strategy for America Berridge, G.R, Diplomacy. Berridge, G.R, Keens- Soper, M. and Otte, T.G, Diplomatic Theory from Machiavelli to Kessinger. Diamond, L. and McDonald, J, Multi-track Diplomacy Goldstein, J.and Keohane, R. (eds), Ideas and Foreign Policy Holsti, K.J., Peace and War. Ikenbry, J. (ed), America Unrivaled Keck, M. and Sikkink, K., Activists beyond Borders Keohane, R. and (ed), Neorealism and Its Critics Keohane, R and Nye, J., Power Interdependence, (3rd end), Keohane, R. and Milner, H.V, Internationalization and Domestic Politicnce, (3rd edn) Kubalkova, V, onuf, N. and Kowert, p, International relation in a Constructed World. Morgenthau, H,j, Politics among Nations, 7th vid

	<p>Clinton) Thompson and Dand. (Revised by Kenneth Nester, W, International Relation. Nester, W, International Relation. Neumann, I. a Nd Weaver, O, The Future of International Relation. Nye, J, Hard and Soft Power. Person, F. and Payalian, S. Interantional Political Economy Pana, K, Bilateral Diplomacy. Rosecrance, R. and Stein, A, The Domestic Bases of Grand Strategy. Strakey, B, Boyer, M, and Wikenfeld, J, Negotiating a Complex World. Rourke, J, International Politics on the World Stage Strange, S, The Retreat of the State. Thompson, K.W. Masters of International Thought Thompson, K.W, Fathers of International Thought Thompson, K.W, Schools of Thought in International Relation. Van Evera, S, Guide to Methods for Students of Political science.</p>
<p>World Affairs Press books نشر در حوزه مطالعات جهانی</p>	<p>Bull, H, The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics. Carr, E, The Twenty Years' Crisis, Cox, R, Production, Power and World order. Dougherty, J. and Pfltzgraff, R, Contending Theories of International Relation" A Comperihensive Survey, 5th edn. Jervis, R, Perception and Miperception in International Politics. Kennedy, P. (ed), Grand Strategy in War and Peace. Murray, W. (ed)< the Making of Strategy: Rulers, States and War. Nye, J, Governance in a Globalizing World. Odell, J.s. Negotiating the World Economy. Rodrik, D, The New Global Economy and Developing Countries. Wight, M, Power Politics.</p>

پی‌نوشتها:

۱. هنری کیسینجر، *دیپلماسی امریکا رد قرن ۲۱*، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۱، ص ۲۲۱.
۲. ریچارد نیکسون، *۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ*، ترجمه فریدون دولت‌شاهی، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۸۰
۳. همان، ص ۲۲۰
۴. حسین دهشیار، «چهارچوب‌های نظری واکنش امریکا به صعود چین»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، سال نهم، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۶، ص ۴۱
5. Oxford, 1971, p.328; Webster, 1986, p. 2371; Cihai, 1980, p.1213.
۶. گفت و گو با کنت والتز، رمز و راز سیاست بین‌الملل، مترجم، امیرحسین تیموری، *مجله آفتاب*، شماره ۳۱، آذر ۱۳۸۲، ص ۱۱۶.
7. Ibid.
8. Wang, 2002; Johnston, 2002.
9. J. Wang, p. V.
10. Qin, 2002, pp.1-1.
11. Haffman, 1997.
12. Y.wang, 2006.
13. Zi, 1998, pp.4-5
14. Ibid.
15. Yang, 2003, pp.21-22.
16. Editorial Department , 2006.
17. Wang, 2002
18. Qin, 2002
19. Oan, 2005.
20. Qin, 2005.
21. Zi, 1998, pp.12-13.

22. Swaine and Tellies, 2000
23. Tribute System
24. Zhyou Dynast
25. Fairbank, 1968, fair bank and Reichauer, 1989.
26. Waltz, 1997.
27. Li, 2005, pp.309-338.
۲۸. بهزاد شاهنده، *اتقلاب چین*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص ۲۲.
29. Li, 2003, Zhang and Guo 2003, Ge, 2001.
۳۰. عبدالکریم سروش، *درس‌هایی در فلسفه علم/اجتماع*، تهران: صراط، ۱۳۷۷.
31. Lakatos, 1978
32. Ideaational
33. Feng, 2005.
34. Callahan, 2002, p.4,6.
35. Qin, 2005
36. Morgentau, 1973, Organski and Kugler, 1980, Gilpin, Karasner, 1983, Kehane, 1984, Kenned, 1989.
37. Mearsheimer, 2001, Nye, 2002, 2004.
38. Cox, 1986, 207.
39. Qin, 1999, Womaek, 2006
40. Feng, 1991.
۴۱. برای فهم مفهوم زمان در چین باستان نگاه کنید به: داریوش شایگان، *بتهای ذهن و خاطره ازلی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹، ص ۱۶۸.
42. Heatal, 1991
۴۳. بارنز و بکر، *تاریخ اندیشه اجتماعی: از جامعه ابتدایی تا جامعه جدید*، ترجمه و اقتباس جواد یوسفیان و علی اصغر مجیدی، جلد اول، تهران: کتاب‌های جیبی هم‌ره با امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۷۶
44. Ibid.